

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردم که مرحوم شیخ قدس الله سره در این صورت ثالثه جایی که علم تفصیلی داشته باشد که این جایزه بعینها حرام است، فرمودند که قطعاً جایز نیست، مگر به نیت رد. آن توضیحاتی که دیروز عرض کردیم و به این مناسبت مرحوم شیخ یک عده از مطالبی را فرمودند که فوق العاده نافع است. انصافاً حالا اصلاً مناسب بود در بحث غصب و اینها بود. در بحث ضمان بیاید. بحث لقطه و مجهول المالك بیاید. لكن تقریباً معظم آن بحثها را به این مناسبت در اینجا ذکر کردند.

مرحوم آقای خویی هم این بحث خود بحث را خیلی به یک سطر ختمش کردند. فرمودند انما مهم تعرض للامور التي ذكر المصنف فی ذیل هذه الصورة؛ عرض کردم نکات بسیار لطیفی را مرحوم شیخ، امور مهمی را به عنوان همین صورت سوم ذکر کردند.

بعد آقای خویی هم مثل مرحوم شیخ همان تقسیم‌بندی‌ها می‌کنند. بعد فرمودند که اگر یقین دارد قبل از گرفتن مال غیر، گرفتنش حرام است و تصرفش حرام است. و انه يحرم التصرف فی مال الغير بدون اذن صاحبه. البته می‌دانید اذن هم یا اذن مالکی است یا شرعی و به اصطلاح شاری. حالا روشن می‌شود در خلال بحث.

بل يحرم التصرف حتی مع قصد ارضاء مالکة بعده؛ حتی اگر به این قصد بگیرد که من الان می‌گیرم بعد از صاحبش اجازه می‌گیرم. اگر می‌داند که این حرام است، این کار مثل اینکه مال شخصی را جایی ببیند، بگوید من الان مصرف می‌کنم می‌خورم، بعد از صاحبش اجازه می‌گیرم. غیر از حالت اضطرار و اینها در حالت اضطرار نه. این مطلب ایشان درست است.

يحرم التصرف فی مال الغير بل يحرم التصرف حتی مع قصد ارضاء مالکة. چون تصرف جایی درست است که مالک راضی باشد یا شارع اجازه بدهد.

و اما رضاء المتأخر فلا یأثر فی مشروعیة التصرف المتقدم؛ بعد فرمودند به اینکه ... فیکون الاخذ لا من لذلك مع التلف لان یده ید عدوان؛ عرض کردیم قاعده علی الید هم ثابت نشود، ید عدوانی موجب ضمان است.

نعم، يجوز اخذه لايصاله الى مالكة اذا كان معلوما؛ می گوید خب حالا این ظالم به من این ماشین را هدیه داده، این ماشین هم مال فلانی است، من به این عنوان از او بگیرم که به صاحبش برسانم. صاحبش را هم می شناسم.

او لیطبق علیه حکم مجهول المالک اذا كان المالک مجهولا؛ بگویند من یقین دارم که ماشین مال ایشان نیست. من الان از ظالم می گیرم برای اینکه با آن معامله مجهول المالک بکنم.

آن مسئله اول ایصال یعنی قصد رد، دومی هم اینکه قصد وظیفه خودش. فرق بین این دو تا، اخذه لايصاله الى مالكة؛ این به عنوان امر شخصی حساب می شود. لیطبق علیه حکم مجهول المالک، این امر شرعی حساب می شود.

هذا كله اذا لم يخش ضرر من الجائر لعدم اخذه؛ البته این در جایی که بداند که ظالم اگر نگیرد اذیتش می کند، شلاقش می زند، زندانش می کند، خب این مطلب درست است. من نمی خوانم حالا چند سطر هم انداختم مع ذلک.

بعد ایشان وارد بحثی شدند که هل يجوز الاخذ الجائز عند التقية مطلقا ام لا يجوز اخذها الا بنية الرد الى مالکها؛ نه، اگر نیت رد دارد جایز است، حتی در تقیه، اگر نیت رد ندارد نه.

ذهب المصنف الى الثاني بدعوى ان اخذه بغير النية الرد تصرف في مال الغير بدون اذنه؛ و توضیح مرام، بعد ایشان یک توضیحی نسبت به کلام مرحوم شیخ قدس الله سره می کند. و توضیحش همان بود که ما دیروز عرض کردیم. یک دفعه به اصطلاح انسان می خواهد در مراعات نکردن تقیه به این است که به این که مثلا امکان دارد جای دیگر برود و تقیه مراعات نکند. مثلا در مسجد اگر بخواد با اهل سنت نماز بخواند باید تقیه مثلا روی خاک سجده نکند، روی فرش سجده بکند، اما می تواند برود خانه اش مثلا و روی زمین سجده کند. آنجا شاید فتوا بر این باشد و درست هم هست، می تواند همان جا سجده بکند روی خاک به عنوان تقیه مخصوصا تقیه مداراتی. آنجا این نکته نیست.

و اما اذا كانت له مندوحة حال العمل؛ اما گاهی اوقات این طور نیست که جابجا بکند. یعنی راحت می تواند هم تقیه را انجام بدهد، هم می تواند که حکم واقعی را هم مراعات بکند. مثل همین جا. آن حاکم مجبورش کرده ماشین را بگیرد، ماشین هم می داند مال زید است، می گویند من می گیرم که به زید برسانم. خب هم تقیه را عمل کرده، گفته باید بگیری، می گیرد، و هم به وظیفه واقعی اش عمل کرده، گفته من می گیرم به قصد اینکه به صاحبش برگردانم.

آن وقت ایشان، ایشان لا ریب فی وجوب، بله، والوجه فی ذلك، انه لا يكون مشمولاً لآخبار التقیه، دیگر من چند سطر را انداختم، لعدم تحقق موضوعها، اذا وجدت المندوحة حين العمل.

آن وقت بحث اکراه و اضطرار، این تا حدود نیم صفحه اثبات کردند که در اینجا حق با شیخ انصاری است. درست است.

ثم اذا اخذت لا بنية الرد ضمن الاخذ ما اخذه؛ من عرض کردم هر جایی که تصرف اجازه داده بشود از مالک یا تصرف اجازه داده بشود از شارع، دیگر آنجا ضمان نیست. آن بحث ضمان در آنجا برداشته می‌شود. ضمان بودن مبتنی است بر اینکه اجازه باشد یا اجازه نباشد. و اگر تقیه اقتضا کرد اخذ الجائزه مع علم التفصیلی بكونها، جاز اخذها بل فی وجب فی بعض الاحیان، لكن تقیه وامثالها تتعدا باخذها بنية الرد. ثم اذا اخذت لا بنية الرد ضمن الاخذ ما اخذه وجب علیه عند التلف اداء مثلها او قيمتها؛ بله، لان یده مشموله لقاعدة الید، مراد از قاعده ید عرض کردم این بعضی این تعبیر را می‌کنند. لكن بیشتر لقاعدة علی الید، یک علی اضافه می‌کنند. چون قاعده ید اصطلاحاً همانی است که علامت ملکیت است. یعنی اگر کسی دیدیم در یک چیزی تصرف می‌کند، می‌گوییم مالکش است. قاعده ید غالباً منصرف به آن است. وقتی می‌گویند قاعده ید آن است.

این ما نحن فیه را می‌گویند قاعده علی الید. یک علی به آن اضافه می‌کنند که با آن اشتباه نشود. به هر حال در اینجا ایشان قاعده الید نوشتند، مرادشان علی الید است.

من فکر می‌کنم اگر از این دستگاه‌های کامپیوتر باشد، توی مباحث بعدی آقای خویی فکر می‌کنم روی این حدیث ایشان اشکال دارند. حالا نمی‌دانم اینجا چرا قبول کردند؟ اما در ذهن من بود، چون در درس هم از ایشان شنیدم، حالا نمی‌دانم کجای درست بوده که قاعده علی الید را به خاطر همین نکته‌ای که عرض کردم که ایشان انجبار را قبول نمی‌کنند، قبول نمی‌کردند. حالا اگر در این دستگاه‌ها بود، درآوردید در به اصطلاح این تقریرات ایشان، شاید مثلاً روایت علی الید ما اخذت، که جاهایی که ایشان بحث کردند نگاه بشود، به نظر من اواخر قبول نمی‌کردند. به ذهنم این طور می‌آید.

به هر حال این بحث مکاسب محرمه ایشان و تقریرات ایشان مال کارهای اوایل ایشان است. نسبت به عالم تحقیقات ایشان، عرض کردم مرحوم آقای خویی حدود سالهای ۱۳۸۵ قمری تقریباً این طور که من شنیدم. ما که رفتیم نجف ایشان تازه شروع کرده بودند. یعنی ایشان که اصلاً آن وقت رساله و اینها هم داشتند، سالها بود، ده ها سال بیست سال بود، بعد از مرحوم آسید ابوالحسن ایشان رساله داده

بود و بحث خارجشان بود، به نظرم می آید که به من گفتند حدود هشتاد و پنج، حالا خیلی متأكد نیست. ایشان وارد بحث‌های رجالی می‌شوند و این بحثها را دیگر بیشتر کار می‌کنند.

این کتاب مصباح الفقاهه که تا حالا چند بار هم گفتم این مال قبل از این تحقیقات است. مال قبل از آن عالمی است که ایشان وارد بحث‌های دقیق شدند. علی ای حال اگر اختلافی بین این کتاب و بقیه مبانی هست، این طبیعی است. یعنی این مال آن وقتی است که خیلی دقت نداشتند. نه اینکه دقت علمی. دقت علمی داشتند. مثلاً همین که می‌گفتند مشهور هست و روایت ثابت است و اصحاب عمل کردند، تسالم کردند، ایشان به همان مقدار اکتفا می‌کردند.

و اما اذا كان الاخذ بنية الرد الى المالك؛ در اینجا مرحوم آقای خویی سه صورت بیان کردند که شیخ ندارد. لان الاخذ قد يكون عالماً بعدم رضا المالك باخذ ماله من الجائر؛ این صورت اول. حالا من دیگر سه صورت را اول جداگانه نمی‌خوانم. یکجا می‌خوانم.

فعلى الاول لا يجوز اخذ المال من الجائر؛ یعنی اگر من می‌دانم که مالک این ماشین راضی نیست، می‌گویم آن ظالم، هیچ کس دیگر حق ندارد ماشین من را بگیرد. حتی اگر از ظالم بگیرد که بخواهد به من رد بکند. اصلاً کسی حق ندارد. من اجازه نمی‌دهم حتی این ظالم هم بیخود گرفته است.

فعلى الاول لا يجوز اخذ المال من الجائر؛ البته مراد شیخ انصاری این صورت نیست. حالا آقای خویی این صورت را فرموده است. فان دليل سلطنة الناس على اموالهم يقتضى كون زمام المال بيد مالكة؛ چون حدیث سلطنت اقتضا می‌کند که انحاء تصرفات در اختیار او باشد.

عرض کردم دلیل سلطنت ناس، این که مردم مسلط هستند بر اموالشان یکی از مجموعه آیات و روایات در می‌آید، اقتناس می‌شود این قاعده. دوم هم سیره عقلایی.

و اما در کلمات اصحاب ما غالباً روی روایت الناس مسلطون على اموالهم است. که الناس مسلطون على اموالهم. و توضیحاتش را عرض کردیم. ما همچنین چیزی به عنوان روایت نیست. این نقل شده از بعضی از علمای اهل سنت. روایتی از ائمه (ع) به این مضمون نداریم. این در بعضی از کلمات آمده، بعد اشتباهها به پیغمبر (ص) هم گاهی نسبت داده شده است. عرض کردم کرارا و مرارا یکی از کارهایی که اهل سنت کردند، البته کار خوبی است، انصافاً خیلی زحمت کشیدند. فقط مشکلش این است که نباید این راه را می‌رفتند. اما انصافاً مخصوصاً کسانی که عمرشان در وقت سماع حدیث عن رسول الله (ص) کوچک بوده، مثلاً عبدالله بن عباس، گفته شده ده ساله

.....
بوده، گفته شده سیزده ساله بوده. نقل شده از خودش که عمرم ده سال بود. و تازه سال هشتم این از مکه با پدرش می‌آید به طرف مدینه. یعنی مشکل فقط این نیست که در مکه اصلا به دنیا نیامده، وقتی پیغمبر(ص) در مکه بوده اصلا به دنیا نیامده بوده است. مشکل نبودن در دنیا هم نیست، در مدینه هم نبوده ایشان. ایشان پیغمبر(ص) داشتند برای حجة الوداع، سال هشتم عازم به اصطلاح معذرت می‌خواهم فتح مکه بودند، حجة الوداع سال دهم است. سال هشتم عازم مکه بودند برای فتح مکه، عباس توی راه به پیغمبر(ص)، نزدیک ذو الحلیفه به رسول الله(ص) می‌رسد. چون عباس در مکه بود، مسلمان بود، اما هنوز هجرت نکرده بود. هجرتی که می‌کند سال هشتم است که خارج مدینه به رسول الله(ص) می‌رسد. ظاهرا از آنجا هم با رسول الله(ص) برای فتح مکه می‌روند. با بچه‌هایش همین عبدالله هم که آن وقت هشت ساله بوده است. عبدالله در آن... این ورود اینها به مدینه است. حالا تصور بکنید.

این همه ماشاء الله هزاران حدیث الان از عبدالله بن عباس، لذا اهل سنت خیلی دقت کردند؛ چون فهمیدند دیگر خبر این مطلب واضح است که ایشان عمرش کوچک

س: یعنی سازگاری ندارد دیگر

ج: اصلا روایت از حادثه‌های مکه نقل می‌کند. شأن نزول آیات در مکه، خبر قطعا ایشان

س: خیلی‌ها را از حضرت علی(ع) گرفته

ج: خبر تصریح نشده، می‌گوید اما تصریح نشده است.

لذا اهل سنت دقیقا روی روایات ابن عباس کار می‌کنند. و اصولا روایات مثل این شخص حالا این که مثال زدم، مثالهای دیگر هم هست. به سه بخش تقسیم می‌کنند. یکی آنهایی که یقین دارند که خودش از رسول الله(ص) شنیده که آنها هم ضعیف است، خیلی ضعیف است، نمی‌دانم حالا چرا قبول کردند. اصطلاحا آنهایی که خودش از رسول الله(ص) شنیده تعبیر به مرفوع می‌کنند. این اصطلاح را هم بگویم. مثلا می‌گویند مرفوعة ابن عباس، عن ابن عباس مرفوعا، این مرفوعا یعنی کلام رسول الله(ص)

س: چرا مرفوعا به کار می‌برند؟

ج: یعنی رفعه الی النبی(ص). از پیغمبر(ص) نقل کردند.

دوم اینکه

س: یعنی واسطه خورده؟

ج: نه مستقیم

س: نه می‌خواهم بگویم چون آخر

ج: ما می‌گوییم رفعه یعنی واسطه

س: اگر مباشرتا است چرا مرفوعا می‌گویند؟

ج: لفظ لغوی‌اش که مرفوع است دیگر. نسبها الی رسول الله (ص)

س: باید با...

ج: ماها اصطلاحمان عوض شده، آنها نه.

دو: اینکه کلام خودش باشد که اصلا کلام حدیث نباشد. عن رسول الله (ص) نباشد. این را می‌گویند موقوف. روی ابن عباس موقوف.

اول مرفوع است، دوم موقوف است.

سوم اینکه کلامی است که به قول ایشان از علی بن ابیطالب (ع) عن رسول الله (ص) یا از برادرش فضل. یا از یکی از صحابه عن رسول

الله (ص). به این اصطلاح می‌گویند مرسل. یعنی خیلی انصافا زحمت کشیدند سنی‌ها، نگاه بکند انسان کتاب‌هایشان را خیلی زحمت

کشیدند در این قسمت که این مرفوع است، یا موقوف است یا مرسل است. اگر خودش از رسول الله (ص) شنیده باشد مرفوع می‌گویند.

اگر کلام خودش باشد، مثلا چون مرد ملایی است مرد باهوشی است، مرد با استعدادی است عبدالله، انصافا خیلی فوق العاده است.

مثلا از سیاق آیه فهمیده که این آیه در مکه نازل شده، در مکه اصلا این به دنیا نبوده است. اینکه می‌گوید نزلت بمکه سال فلان، این با سیاق

خودش فهمیده است. با حوادث تاریخی. اگر این باشد، می‌شود موقوف.

س: حدسی بوده

ج: بله، حالا حدسی یا با شواهدی که داشته و اما اگر این که از صحابه نقل کرده عن رسول الله (ص) مرسل. گاهی هم به آن مرسل

صحابه می‌گویند. اصطلاحا چون ارزش بیشتری پیدا می‌کند، یا مرسل می‌گویند یا مرسل صحابه.

حالا که این را هم گفتیم یکی دیگرش را هم بگوییم. اما اگر تابعین این جور باشد، در تابعین چهار تا می‌شود. چون تابعین مثل حسن بصری مثلا که الان اسمش را در درس اول بردیم به یک مناسبتی. همین درس بردیم درس اول. این جناب حسن بصری گاهی کلام را عن رسول الله (ص)، ببخشید از به اصطلاح فرض کنید مثلا از شخصی عن رسول الله (ص) نقل کرده، این را می‌گویند مرفوع. اگر سند دارد عن رسول الله (ص). گاهی اوقات کلام را از یک صحابه نقل می‌کند. خودش عن رسول الله (ص) بدون ذکر صحابه، این را می‌گویند مرسل. گاهی اوقات از یک صحابه نقل می‌کند فرض کنید مثل همین سمره، و کلام خود سمره در این حدیثی که گفتیم. به این می‌گویند به اصطلاح موقوف. موقوف خود آن صحابه. گاهی اوقات کلام خودش است. مثلا کلام نه صحابه است نه رسول الله (ص) نه واسطه دارد نه بی واسطه، آنجا می‌گویند مقطوع. اگر کلام مال خود تابعین باشد، می‌گویند مقطوع. اصطلاحات گذاشتند. خوب اصطلاحات ارزش علمی ندارد. آنجا را اصطلاحا می‌گویند مقطوع.

پس اگر تابعین کلام خودش باشد، مقطوع است. عن صحابی عن رسول الله (ص) مرفوع است. عن صحابی کلام خود صحابی باشد موقوف است. با عدم ذکر صحابی عن رسول الله (ص) مرسل است. این چهار قسم اصطلاحات به ...

خیلی هم زحمت کشیدند انصافا بینی و بین الله، اما خوب همه زحمتهای هدر دیگر چون از باب ولایت، رو به امیر المومنین (ع) دیگر احتیاج به این بحثها و اصطلاحات و چهار قسم و سه قسم و نفس رسول الله (ص) بود و ابن عباس و... اگر ابن عباس یک قصه‌ای نقل می‌کرد، یک شب در خانه خاله‌اش که میمونه، ام المومنین است، جزو امهات مومنین، خاله ابن عباس. مثلا پیغمبر (ع) نماز خواند، خوابید بعد بلند شد نماز خواند بدون اینکه وضو بگیرد. این یک شب با رسول الله (ص) بوده، یک حرف عجیب و غریبی را که مثلا خواب ناقض وضو نیست.

خب انسان چرا این راه را برود و این حرفها، امیر المومنین (ع) قبل از بعثت با رسول الله (ص) بوده است. امیر المومنین (ع) در مکه قبل از بعثت با رسول الله (ص) بوده است. تمام این دوران ۲۳ سال به استثنای مدتی که ایشان برای تبلیغ به یمن رفتند، تمام این مدت... خب انسان این را بگیرد یا بیاید این حرفهای عجیب و غریب، مرسل و مرفوع و مقطوع و از این حرفها بزند. این به خاطر همان انحرافی است که از ولایت... خیلی زحمت کشیدند عرض کردم و طبعاً هم روشن هم شده یعنی برایتان. طبیعی است شما از این دیدگاه که نگاه می‌کنید، طبیعی است که اینها در فشار هم می‌افتند یک. اختلاف هم پیدا می‌شود.

.....
الان بین اهل سنت مثلاً این حدیث موقوف است یا مرفوع است؟ یکی می‌گوید مرفوع است، رفعه الی النبی (ص)، یکی می‌گوید نه موقوف است کلام خود ابن عباس است.

س: مرسلات ابن عباس را چطوری تشخیص می‌دهیم ما؟

ج: ما؟

س: بله

ج: خب فرض کنید از مکه نقل کرده یا از مدینه، قاعداً خودش نبوده که

س: با شواهد تاریخی

ج: دیگر قاعداً، خود آنها می‌گویند بیشتر روایات ایشان مرسل است.

بعضی چهار تا، هفت تا گفتند ثابت است، مرفوع است. بقیه‌اش مرسل است. عده‌ای شان هفت هشت تا را قبول می‌کنند. بقیه را می‌گویند مرسل است.

س: خود روایات ابن عباس را شما قبول دارید؟

ج: خودش آدم فوق العاده‌ای است، ندارد روایاتش کم است خب. می‌گویم یکی نقل کرده فرض کنید مثلاً به اینکه پیش خانه خاله‌ام بودم، پیغمبر (ص) نماز خواند، بعد خوابید، بعد بلند شد، حتی می‌گوید به اصطلاح خرو پف حضرت را هم شنیدم، سمعت ۱۹:۴۹. بعد بلند شد و بدون تجدید وضو نماز خواند. این حدیثی که خودش شاهد بوده دروغ است. خب این مطلب باطلی است چه برسد به آنهایی که دیگر نبوده، هزاران حدیثی که شاهد نبوده، آنها که دیگر

س: نه عن ابن عباس عن علی بن ابيطالب (ع) مثلاً این طور باشد

ج: ما نداریم غالباً،

س: فرض داشته باشیم

ج: داشته باشیم، فرض شما سالهاست چند سالی است که تشریف آوردید می‌دانید که من اصلاً بحث فرضی نمی‌کنم.

س: قبول داریم، ۲۰:۱۲

ج: به درد نمی خورد. فرضی خوب است. آخر شما در مقدمه فرض می گیرید، نتیجه را می خواهی قطعی اش بکنی. نتیجه را هم فرض بگذارید. آخر نتیجه تابع مقدمات است دیگر. اخص مقدمات. اگر شما در مقدمات

س: می خواهم نظر خودتان را بدانم

ج: چرا بد نیست، نه. حالا گفته شده که مثلاً مال بصره را دزدیده و آن نامه عجیب و غریب با حضرت امیر(ع) نوشته و اهانت، ثابت نیست به نظر ما آنها همه اش جعلی است که اینها جعل کردند.

س: سنی بوده دیگر ایشان؟

ج: نه آن زمان شیعه به این مصطلح نبوده، یعنی خیلی آن مرزبندی ها به این دقتی که بوده، قطعاً ابن عباس در این قضایا تابع امیر المومنین(ع)، تابع مثل عمر و ابوبکر و اینها نبوده

س: ۲۰:۵۱

ج: مجموعه ای که از ایشان به ما رسیده حالا کلمات خودش باشد، تاریخی که راجع به ایشان گفتند. هم به لحاظ تاریخی هم به لحاظ ادبی، هم به لحاظ اصولی، تفسیری، مجموعه تفسیری بسیار سنگینی از ایشان نقل شده است. بعید هم نیست خب دیگر پسر عموی امیر المومنین(ع) است از امیر المومنین(ع) گرفته باشد.

س: حالا روایات و اینها در باب ارث و اینها زیاد است از ایشان استاد

ج: خب داریم آنها همه بررسی شده می گویم این جور نیست. ما با رجوع به اهل بیت(ع) تمام مشکلاتی که اینها درست کردند، علم رجال و مجال، خیلی چیزهایشان روی آن اصل انحراف که اشتباه شد، دنبال آن درست شد. و خیلی هم زحمت کشیدند. انصافاً خب آنها هم میانشان این طور نیست که مثلاً بی دین باشند. خب واقعا دلشان می خواست سنت رسول الله(ص)، خیلی هم زحمت کشیدند انصافاً نگاه می کند آدم، در همین روایت ابن عباس خیلی زحمت کشیده است. اما از دور ما می دانیم قاعدتاً این زحمت ها بیهوده است. اگر خود ابن عباس گفته بود خیلی خوب بود. مشکل این است که خودش نگفته است.

مثلا الان گفتند ابن عباس گاهی از صحابه نقل می کند. کل موردی که الان در کتب اصولشان از صحابه دو مورد است. هزاران حدیث دارد دو مورد. یکی از فضل گفته، برادرم فضل گفته، یکی هم یکی دیگر گفت از او شنیدم. از او پرسیدند تو خودت این را گفتی، گفت نه از فضل شنیدم. می گفته عن رسول الله (ص) بعد گفته از فضل، تصریح می کنند. خب این قطعا دو مورد با این همه هزاران روایتی که ما داریم از این شخص نمی خورد.

عرض کردم خیلی زحمت، ای کاش خود ابن عباس که یک شخصیت علمی و فرهنگی بود، خودش بیان می کرد. خب این چه مشکلی بود؟ مثلا می گفت نظر من این است که این آیه در مکه، نظر من. الان ما در تفسیر و شؤون تفسیر و حدیث و ما تقریبا کم بایی از ابواب علم داریم که از ابن عباس، همین حدیثی را که آقایان ما، بحث انجبار؛ ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنه؛ که شیخ هم در اول مکاسب آورده، همین بحث مکاسب. ان الله ...

عرض کردیم ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنه که خود سنی ها هم نقل نکردند. مشهورشان ان الله اذا حرم اکل شیئا حرم ثمنه. این هم قصه اش این است. همین که عرض کردم سال هشتم که ابن عباس آمد. حالا خودش گفته هشت ساله یکجا گفتند یازده ساله. این رفته مکه از همان جا رفتند برای فتح مکه. می گوید پیغمبر (ص) در دیوار کعبه تکیه دادند، خنده شان گرفت، گفتند یا رسول الله (ص) چرا خندیدید؟ فرمود که خدا لعنت کند یهود را، خدا چربی برای آنها یعنی دنبه را برای آنها حرام کرده بود، دنبه ها را آب می کردند، روغن می کردند، می فروختند، می گفتند عنوان عوض شده، آن دیگر حرام بود دنبه بود، البته در روایت جملو، جمل در لغت عرب در اینجا به معنای آب کردن دنبه است. ان الله حرم علیهم الشموم، البته ضمیر شوموش که جمع است، ضمیر هم مذكر آمده، این هم جزو عجایب است. فجملوا باید قاعدتا جملوها باشد. حالا به هر حال وارد آن بحث هم نمی شویم.

و این حدیث حالا فرض کنید پیغمبر (ص) نشستند، از این صحابه ای که با، چون حدود ده هزار نفر با پیغمبر (ص) بودند در فتح مکه، در قصه حجة الوداع، حدود ۱۲۰ هزار نفر بودند. اما در فتح مکه حدود ده هزار نفر با پیغمبر (ص) بودند. خب این قصه را دو نفر بیشتر نقل نمی کند. یکی جابر، جابر ۲۲ ساله بوده است. جابر فقط صدر حدیث را نقل می کند که لعن الله الیهود این کار را کرد. ابن عباس هم هشت ساله یا یازده ساله، ما بینهما. این دو نفر از صحابه این قصه را که پیغمبر (ص) خندیدند فرمودند یهود یک چنین به اصطلاح ما حيله شرعی به کار برده است. فقط ابن عباس این ذیل را هم دارد. جابر ذیل هم ندارد. دقت بکنید. ان الله اذا حرم اکل الشیء حرم ثمنه؛ این ذیل را فقط ابن عباس هشت ساله نقل می کند. دقت می کنید؟

در مصادر فقهی هم که بعد آمد، آن اکلش را هم برداشتند، شد ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنه؛ یکی هم جناب شیخ انصاری در اول مکاسب. خب دیدید هم حتما عده زیادی از آقایانی که بعد از شیخ آمدند گفتند این حدیث نبوی است ضعیف است، لکن منجر به عمل اصحاب است. باز همان بحث انجبار را مطرح کردند.

این اصلا دقت می کنید؟ حدیثی است که یک صدری دارد، یک ذیلی دارد. صدرش را جابر نقل می کند با عبد الله. ذیلش را فقط عبد الله. هیچ کس دیگر نقل نمی کند. در مصادر ما در روایات اهل بیت (ع) هیچ کدامش نیامده است. نه صدرش آمده نه ذیل. در مصادر ما از امام صادق (ع) نه صدرش آمده نه ذیلش، هیچ کدام نیامده است. تأمل بفرمایید. توسط شیخ طوسی قدس الله نفسه دعوایی که دیروز گفتیم، در خلاف آمد، ان الله اذا حرم اکل شیء حرم ثمنه؛ این چون در بحث مکاسب به درد می خورد. ان الله اذا حرم اکل شیء حرم ثمنه. این مطلب البته آن که محرمات مطلقا لا يجوز بیعها، این فتوایشان بود در میان آنها اما متن حدیث را می خواهم بگویم. ان الله اذا حرم اکل شیء... از آن طرف هم مثلا فرض کنید اگر آبگوشتی نجس بشود، مخصوصا فرض کنید به خون نجس شود که قابل خوردن نباشد، گفتند خب دلیلی بر حرمت بیعش نداریم، اکلش حرام است اما بیعش حرام نیست.

یک کتابی هست راجع به سنن بیهقی به اصطلاح تلخیص است، تلخیص نه، ناظر شرح احادیث، الجوهر النقی، با همان سنن بیهقی هم چاپ شده است. در آن کتاب که در ذیل این، در سنن بیهقی این حدیث است از ابن عباس، ان الله اذا حرم اکل شیء، در آنجا می گوید هذا حدیث لم يعمل بظاهره احد من العلماء. نفی اجماع می کند. تأمل فرمودید؟ این وضعی که حدیث بین...

هیچی هم در روایات ما نیامده. این هم خیلی عجیب است. حالا فرض کنید بعد از اینکه شیخ طوسی آورد در مکاسب عده ای گفتند بله حدیث نبوی است، لکن منجر می شود به عمل اصحاب. شبیه همین حدیثی که دیروز برایتان خواندیم. اینکه می گوئیم انجبارها خیلی ها اصلا صغراهایش مشکل دارد، حالا کبرایش به جای خودش. آقای خویی هم می فرمایند ما انجبار را قبول نمی کنیم. بحث قبول انجبار و عدم قبول انجبار نیست. اصلا اینها صغرا ندارند با این شرحی که الان خدمتان عرض کردیم.

جابر حالا ۲۲ ساله، خود امیر المومنین (ع) آن وقت ۳۲ سالشان بود در همین قصه فتح مکه که نقل نفرمودند. ائمه (ع) هم اصلا نقل نکردند. البته این ذیل به درد فقه خورد. در مکاسب آمد که ان الله اذا حرم شیء حرم ثمنه. حالا این یک مثالهایی بود که روشن بشود. این دلیل سلطنت ناس هم همین طور است. الناس مسلطون علی اموالهم، این هم واقعیت علمی ندارد. اصلا حدیث نیست کلا.

بله در فقه ما در عبارات علامه بعضی جاهایش آمده، علامه حلی قدس الله نفسه، به نظرم در تذکره آمده است. بعدها در کتاب عوالی اللثالی به عنوان مثلاً بسنده عن العلامة عن رسول الله (ص). حالا علامه هم سند ندارد تصادفاً.

عن رسول الله (ص) قال الناس مسلطون علی اموالهم؛ دیروز عرض کردم من فکر می‌کنم اصلاً الناس مسلطون، قاعده مثلاً قانونی باشد از یک...

س: عقلایی

ج: بله، قاعده عقلایی و اصلاً قانون باشد. نه قاعده عقلایی نه. یک قانونی باشد. یک قانونی در حالا رم باستان بوده، یا در کلمات فلاسفه و علمای حقوق یونان بوده، در کلمات آنها بوده است.

یقتضی کون زمام المال بید المالکی؛ اینکه زمام مال به ید مالکی این درست است. حدیث نمی‌خواهد، حدیث سلطنت نمی‌خواهد. دلیل سلطنت همان عرف است که انسان، اصلاً مالکیت معنایش همین است. حالا این تا چه حدی است، تا چقدر اطلاق دارد آن بحث دیگری است. اشتباه نشود.

مثلاً من سلطنت دارم بر مال من حتی عقودی را که قانوناً مثلاً در شریعت اجازه داده نشده است. فرض کنید مثلاً عقد بیمه را قبول نکرد، یکی از رفقا می‌گفت من مالزی بودم، حالا مالزی خیلی سعی می‌کند تطبیق شریعت بکند، با اینکه اصلاً به نظرم مالزی عمرش ۵۵ سال است، ۵۶ سال است. از عمر بنده هم کمتر است. می‌گفت یکی از علمای حقوق آنجا می‌گفت ما مثلاً بیمه ندارید. شما بیمه را شما در ایران شنیدیم بیمه دارید جمهوری اسلامی. چون بیمه غرر است، و نهی النبی عن الغرر، شما بیمه را از چه راهی درست کردید؟ غرضم می‌خواهم آنها اشکال این الناس مسلطون علی اموالهم را گاهی ذکر می‌کنند برای همین. هر عقد مجهول، هر چیز مجهول درست کنند. عرض کردم در علمای ما هم مرحوم سید یزدی قائل به این است در حاشیه‌اش. این را انشاء الله اوایل بیع اگر خداوند توفیق داد با این نحوه‌ای که می‌رویم طول می‌کشد. حالا اگر رسیدیم آنجا اوایل بحث بیع در شرح دلیل سلطنت آنجا متعرض می‌شویم که الناس مسلطون علی اموالهم چه معنایی دارد. البته ثابت نیست. حالا آقایان متعرض معنایش هم شدند قبول کردند.

و لیس لغيره ان يعارضه في سلطنته على ماله مثلاً اذا اطلق احد عنان فرسه ليذهب الى البیدا لغرض عقلایی و لم يرض برده فانه لا يجوز لاحد ان ياخذه و يحفظه؛ راست است اگر خودش ول کرده، می‌گوید شما کار نداشته باشید، من می‌خواهم در این صحرا در این جهتی که

هست ول بکنم. شما حق ندارید ولو به عنوان رد به مالک بگیرید. درست است این مطلب؛ چون اجازه ندارد. این عمل است. مراد شیخ انصاری این صورت نیست. بله. به هر حال بقیه‌اش را خودتان بخوانید.

و علی الثانی، که ایشان بدانند که صاحبش و مالکش راضی است که ماشین را بگیرد کسی به او برگرداند، فلا شبهة فی جواز الاخذ ولا یكون الاخذ حیثئذ منافیا لسلطنته؛ اصلاً جزو شؤون سلطنتش است.

و يكون المال المأخوذ امانة مالکيه؛ این نکته لطیف است. این توجه فقهاتی مرحوم آقای خویی است. یعنی اگر مالک خوب دقت کنید، گفت آقا هر کسی این ماشین من را این ظالم گرفته است. هر کسی دستش افتاد بگیرد به من برگرداند. و شما گرفتی، از ظالم به شما هدیه داد. شما دست شما بر آن به عنوان رد به صاحبش جایز است. تمکن پیدا کردید یعنی به نیت رد. حالا می‌خواستید ماشین را بردارید بروید به صاحبش بدهید، یا گذاشتید در منزل، گفتید حالا ماشین را اینجا گذاشتیم تا من یک ناهار بخورم بلند شوم ماشین را به صاحبش بدهم، دزدی آمد ماشین را برد. شما ضامن نیستید. چرا؟ چون اجازه مالکی دارید. خوب دقت کنید. چون مالک اجازه داده که شما بگیرید، هر کسی توانست ماشین را به دست بگیرد به من ردش بکند. برگرداند به من. رد یعنی برگرداندن. اما اگر شک باشید، نمی‌دانید آیا مالک چنین چیزی را گفته یا نه، چون شارع اجازه داده که عملی به عنوان احسان است قبول می‌شود، خوب دقت کنید، می‌گوید شما می‌توانید ماشین را بگیرید و به صاحبش رد کنید. لکن اینجا اجازه شرعی است. یکی اجازه مالکی است، یکی اجازه شرعی. روشن شد نکته فنی؟

ما همیشه عرض کردیم تصرف در مال غیر درست نیست. یا اجازه باید مالکی باشد یا اجازه، حالا دیگر این شرعی، البته الان در دنیای عرب وقتی می‌گویند شرعیه یعنی قانون. اصطلاح نمی‌گویند قانونی. مثلاً می‌گویند این رئیس جمهوری قانونی است. به جای رئیس جمهوری قانونی می‌گویند رئیس جمهور شرعی. شرعی یعنی قانونی.

س: امانت مالکی و شرعی داشتیم اما اجازه

ج: چرا، اجازه هم داشتیم. اجازه مالکی، اجازه شرعی. شرعی یعنی قانونی. یا قانون به شما اجازه می‌دهد این تصرف را بکنید، یا مالک به شما ... نمی‌دانم روشن شد انشاء الله.

یا مالک به شما اجازه تصرف می‌دهد یا قانون اجازه تصرف می‌دهد. اگر یقین دارید که مالک گفته هر کسی توانست این را بگیرد به من رد بکند، این اجازه مالکی است. اگر شک دارید مالک گفته یا نه، شارع گفته، شما احسان بکنید احسان خوب است، و از باب به قول

آقایان ما علی المحسنین من ضمان، یا من ضمان، شما به اصطلاح این را می‌توانید بگیرید که به صاحبش رد بکنید. اینجا اجازه، اجازه شرعی است.

یکون المأخوذ امانةً مالکيه لا شرعيه، كما يظهر من المصنف؛ ظاهراً این اشکال ایشان وارد نباشد. به نظرم مصنف مرادش صورت سوم است. که شک داشته باشیم نه علم.

و الوجه فی ذلک ان اخذ المال؛ درست است مطلبی که ایشان فرمودند اجازه، اجازه مالکی است چون می‌دانیم.

و اما بله، ثم لا يخفى ليس لقصد الرد الى المالك و عدمه موضوعية لعنوانه الاحسان والظلم. و ليس مأخوذاً این قصد رد، نه موضوعیت دارد نه طریقت دارد. آن حالا بحث در خلال مطالب آینده هم روشن می‌شود.

و علی الثالث لا ريب فی جواز الاخذ بنية الرد الى صاحبه لكونه عدلاً و احساناً؛ عرض کردم دیروز احسان الی الغیر؛ اما احسان به طور مطلق یعنی خوب بودن شخص است. الی الغیر می‌شود معنا کرد. و یکون المأخوذ حينئذ امانةً شرعيه، این دو تا را با همدیگر فرق گذاشتند. یکی امانت مالکی است یا اجازه مالکی است. یکی اجازه شرعی و اجازه به اصطلاح قانونی.

س: رابطه‌شان چیست؟ اجازه مالکی و اجازه شرعی

ج: رابطه؟

س: یعنی هر اجازه مالکی اجازه شرعی

ج: هر اجازه‌ای که شارع داد و مالک خبر نداشت این می‌شود شرعی، قانونی. قانون اجازه داده می‌خواهد طرف بداند یا نه. اما اگر طرف

داد، نتیجه نهایی اش یکی است؛ چون به هر حال اجازه پیدا کرد تصرفش جایز می‌شود. لکن نحوه مجیز فرق می‌کند.

و یکون المأخوذ حينئذ امانةً شرعيه، درست است عند الآخر فلا يضمنه مع التلف بغير تفريط؛ نه در اینجا ضامن است نه در آن فرض

قبلی. فقط فرض قبلی مالکی بود، اینجا شرعی است.

لانه محسن وما علی المحسنين من سبيل؛ عرض کردم ایشان تعبیر به سبیل کردند که آیه مبارکه است. و الا آنچه که هست آن در

اصطلاح فقها ما علی المحسنين من به اصطلاح ضمان، به عنوان ضمان.

و لا يكون المورد، این عرض کردم روشن نیست قاعده محسنین. و لا يكون المورد مشمولاً لقاعدة ضمان اليد. ببینید آنجا گفت قاعده اليد، اینجا گفت ضمان اليد. ضمان اليد هم می‌گویند، لقاعدة على اليد هم می‌گویند.

لا من جهة اعتبار التعدى فى مفهوم الاخذ كما ذهب اليه شيخنا الاستاد؛ دیروز عرض کردیم ایشان از مرحوم نائینی، من تا حالا در ذهنم نبود، پریروز دیدم، برای اولین دیروز دیدم.

لا من جهة اعتبار التعدى فى مفهوم، این در ذهن من بود این مناقشه مدتها، لکن خیال می‌کردم به ذهن خود من رسیده است. حالا معلوم شد که مرحوم نائینی هم عقیده‌اش این است.

لكون مفهوم الاخذ اوسع من ذلك، على اليد ما اخذت، اخذ می‌خواهد تعدی باشد یا غیر تعدی. همین که شما در دستتان قرار گرفت، می‌گویند اخذ. روشن نیست، در حدیث مبارک روشن نیست.

بل من جهة تخصيص القاعده بالرواية الداله على عدم الضمان فى الامانه؛ روشن شد؟ ایشان چون نسبت این که ما می‌گوییم علمای ما این مقلدند، یعنی در حقیقت آن حدیث را قبول کردند، قاعده تخصیص را قبول کردند. نمی‌دانستند که آن حدیث هم اصل درستی ندارد و اینها تخصیص نیست. در حقیقت روایتی که می‌گوید در ودیعه ضمان نیست، رد روایت است نه تخصیص روایت. توضیح‌هایش را دیروز عرض کردیم دیگر انشاء الله احتیاج به تکرار نداشته باشد.

لكون بله، بعد من جهة تخصيص القاعده بالرواية الداله على عدم الضمان فى الامانه؛ بلکه نکته‌اش این است که اصولاً دلیل على اليد ثابت نیست. ضمان على اليد ثابت نیست. آن مقداری که به سیره عقلاً ثابت است جایی است که تعدی باشد. کسی متعدياً، غصباً، اموال دیگران را بگیرد ضامن است. ولو تلف اختیاری‌اش نباشد؛ چون غصباً گرفته ضامن است.

نعم لو اخذه بغير قصد رد الى المالك فتلف عند الآخر ضمن للمالك لان الاخذ حينئذ تعد على مال الغير و معارضة لسلطانه؛ چون این می‌داند به غیر قصد باشد خب این تصرفش درست نیست.

و هو حرام وضعا و تكليفا؛ مراد حرام وضعا، یعنی حرمت شلاق دارد، و مراد از تكليفا ضمان دارد. هم ضمان دارد و هم...

بعد ایشان یک روایت لا يحل دم امرء مسلم، این روایت را نقل می‌کند. این روایت سند معتبری هم پیش ما دارد، اما در ذهن من حالا نشد نگاه بکنم، حالا دیگر تا فردا نگاه بکنم انشاء الله.

به ذهن من لا یحل دم امرء مسلم و لا ماله الا بطیبة نفس، فکر می‌کنم در مصادر اهل سنت، لا یحل مال امرء مسلم، دم نباشد. علی ای حال ما هم لا یحل مال امرء مسلم داریم، هم در روایت شیعه لا یحل دم امرء مسلم، خون مسلمان یا مالش مگر با طیب نفسش.

س: چه ربطی دارد به دم؟

ج: بله من نمی‌فهمم. حالا تصادفاً این روایت دم صحیح السند هم هست. آن یکی روایت مال تنها صحیح السند نیست. خیلی تعجب آور است. نمی‌دانم حالا چه جور شده؟ در ذهن من البته مراجعه نکردم، آقایان می‌خواهند این حدیث را فردا نگاه بکنند. در ذهن من چون این حدیث جزو احادیث تقریباً شبه متواتر است که پیغمبر (ص) در عام حجة الوداع فرمودند ای یوما هذا فی ای شهر، گفتند بلد حرام و اینها، بعد فرمودند واعلموا ان دماءکم و اموالکم و این در کتب اهل سنت ابشارکم هم آمده به سند صحیح، بشره، پوست، یعنی حتی شلاق نمی‌شود کسی را زد بدون اجازه شرعی، اگر ابشارکم باشد. در این روایت صحیح ما ابشارکم نداریم. در روایت ما، بد نیست آدم این متون روایت را جمع بکند.

آن وقت و لا یحل دم امرء مسلم و لا ماله؛ حالا توی روایت ما که سندش هم معتبر است دم و مال با هم آمده است. مگر اینکه طرف بگوید مثلاً بیا حجامتم بکن، حالا حجامت کرد، اذیتش کرد، ضامن است مثلاً مراد مگر این باشد و الا دم امرء مسلم، خون مسلمان الا من طیبه،

س: علاوه بر کافی جای دیگر هم آمده؟ فقط در کافی است انگار

ج: کافی دارد، این حدیث در فقیه هم آمده سند معتبر است.

س: آن استصحاب می‌تواند به آخری بخورد. الا من طیبة نفس به مال بخورد.

ج: خب خلاف ظاهر است دلیل قوی می‌خواهد.

من فکر می‌کنم در مصادر اهل سنت، ما هم داریم لا یحل مال امرء مسلم، آن هم ما داریم. اما در روایت اهل سنت به طرق معتبر دارد لا یحل.

علی ای حال کلمه دم هنوز برای من روشن

س: دم ندارد، در اهل سنت دم ندارد، مال است

ج: ندارد، بله عرض کردم.

می گویم از دیروز در ذهن من بود اما می ترسیدم هی می گفتم باز مراجعه کنم. در ذهن من چون حدیث را دیدم و اسانید مختلف هم دارد. به نظرم در صحیح بخاری و اینها هم هست. مخصوصا توش ابشار هم هست. ابن حزم هم تمسک می کند به همین ابشار برای شلاق زدن و این جور چیزها که حق ندارند تعزیرات بکنند، شلاق بزنند مگر به طریق صحیح شرعی. من درآوردی حق ندارند کسی را شلاق بزنند.

س: یک مورد در سنن دارقطنی هست دم دارد. ان المسلم اخ المسلم لا یحل له دمه و لا شیء من ماله الا بطیب نفسه

ج: اما مشهور ندارد مگر این یکی حالا یکی، باید دارقطنی هم نگاه کنم از کجا نقل کرده

س: قصاص

ج: نه من احتمال می دهم مثل حجامت، بیاید بگوید من را حجامت کن یا عمل جراحی کن که الان رسم است دیگر. می گویند اگر

عمل جراحی کرد فوت کرد با رضای او اشکال ندارد. مراد مگر این باشد؛ یعنی اجازه بدهد که خون او ریخته بشود به یک نحوی، حالا یا به حجامت یا به جراحی. مراد مگر این باشد.

س: الا را چرا به دومی

ج: خلاف ظاهر است. ظاهرش که به هر دو بر می گردد.

علی ای حال کیف ما کان آن را دیگر فردا انشاء الله تعالی.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین